

به نام خدا

هایکوهایی

از قدسی قاضی نور

www.20.do.am

هزارسال عمر لاک پشت
درون لاک تاریکش
به یک لحظه پرواز پروانه
نمی ارزد
که با تمام کوتاهی

در خاطرات جنگل سبز جاودانه می ماند

قدسی قاضی نور، نقاش، داستان نویس و شاعر، از پیشروان ادبیات کودک و نوجوان، در سال 1325 خورشیدی از پدری کارمند و مادری خانه دار در لنگرود زایش یافت. از 12 سالگی به تهران آمد و دوران دبیرستان و از آن پس دانشکده هنرهای زیبای تهران را در رشته نقاشی در این شهر گذراند و در پایان تحصیلات دانشگاهی در یکی از مدارس جنوب تهران سرگرم تدریس شد و از آنجایی که دنیای سرشار از فانتزی کودکان را که در آن هر ناممکنی ممکن است بسیار دوست می داشت، به زودی نوشتن برای کودکان را آغاز کرد

در سال 1350 نخستین داستان کودکان خود را به نام "چه کسی به چشم پسرک عینک زد" به نوشته درآورد، اگرچه هیچ یک از سازمانهای پخش، آن را نپذیرفتند اما سرانجام مدیر انتشارات صدای معاصر به دادش رسید و همین کتاب پس از پخش بارها و بارها تجدید چاپ شد. کتاب دوم او در این زمینه "ماهی بعدی" نام داشت که تا مقطع انقلاب در اداره ممیزی فرهنگ و هنر خاک می خورد، سرانجام در 1357 به چاپ رسید، اما پیش از آن در 1352 داستان "آرزو" را نوشته بود که شورای کتاب کودک آن را بهترین کتاب سال شناخت و همان سال دیپلم افتخار هانس کریستین آندرسن را از یونان گرفت. در پی آن کتاب های "مهمانی مهتاب" را همراه با نقاشی های خود و زان پس "آب که از چشمه جدا شد" و "دو پرنده" را به چاپ رساند که کتاب "دو پرنده" ی او عنوان کتاب برگزیده ی سال شورای کتاب کودک را به دست آورد و این موفقیت با انتشار کتاب های دیگر او همانند "هیچ مثل خواب نبود"، "هشتمین پرنده"، "فاصله" دنبال شد که داستان "فاصله"، به کارگردانی فتحعلی اویسی به صورت فیلم کوتاهی به نام "سه شنبه آخری" درآمد که فیلم نامه ی آن جایزه گرفت. از قدسی قاضی نور از آن پس داستان های "تعمیرگاه" ع "ای جا کجاست"، "چه کبوتری" ع "اقا معلم"، "دوطبقه"، "پشت پستوی مشهدی باقر"، "درخت عناب"، "یک اتفاق ساده"، "همه بهانه است"، "بهترین باغ وحش دنیا" ع "اعتصاب" ع "مدرسه انقلاب"، "پدر بزرگ نمی میرد"، "من از ماهی آموختم" پی در پی به چاپ رسید و آخرین داستان او به نام "ویتنام گواهی است" به سال 1357 انتشار یافت. در سال 1362 با داستانهای "چشمهای آدم برفی" و "مثل باران" حضور دوباره خود را در پهنه ادبیات کودک دنبال کرد. و به تجربیات تازه ای در زمینه شعر و داستانهای کوتاه بزرگسالان روی آورد.

آخرین آثار شعری و داستانی قدسی قاضی نور یک مجموعه شعر به نام "مثل یک حباب آبی" و یک مجموعه داستان به نام "دختری با پیراهن صورتی" و یک داستان کودکان به نام "زندگی" که پس از چاپ از سوی انتشارات روزبهان در تهران به زبان هلندی و آلمانی هم ترجمه شده و به زودی از سوی انتشارات "هارل من" در اروپا منتشر می شود.

پای بستن چه سود؟

فراری دل بود!

=====

چنان غرق نگاه شد

که هیچ نجات غریق

کاری پیش نبرد

=====

پرنده درون قفس

برای بادبادک نخ بریده

گریست!

=====

بی تابی از گلوگاهت

چنان طوفانی شد

که غنچه های لبخندم را

پرپر کرد

=====

بازار ریا سکه ست

مطاعم صداقت ست

اعلان مفلسی!

=====

برای لحظه دیدار

تنها زینتم گل داغی ست

که به سینه خواهم زد

سکوت، شیرین ترین کلام خواهد بود

دهان اگر بگشایم

آهم آسمان ترا مه آلود می‌کند!

=====

آخرین چراغ

از تنهاترین اتاق

خاموش می‌گردد...

=====

نگاهت به صافی چشمه‌ای ست

که در خواب‌های کودکیم بود

کودکانه در آن غوطه‌ور شدم!

=====

چه عمری گذشت

تا باورمان شد

آنچه که باد برد، ما بودیم!

=====

باد می‌بردمان

پنداشتیم که خود می‌رویم

برباد شدیم!

=====

چه غربت غریبی است

غربت عابری

که در کوچه‌های شهر خویش

غریبانه می‌خواند

=====

برای پخته شدن
رو به عشق آوردیم
سوختیم!

=====

بند به پام زدند که بمانم
گسستم و رفتم
تو بال دادی ام برای رهایی
رها گشتم و ماندم!

=====

بعد از آن همه سرگردانی
روی و جب به جب خاک
بعد از آن همه جستجو روی نقشه‌های جهان
دانستم

دستان توست وطن من!

=====

خاطرات سالهای تلخ را
لابلای دفتر مجوی
به پیشانی ما نگاه کن!

=====

آواز سبز قناری
پشت میله های سیاه!
در سینه اش
جز آن ترانه رنگین
مگر چه بود؟!

=====

جرم بلبل

در دادگاه کلاغان

“خوش آوازی”ست!

=====

نقدر خسته بود

که تاب کشیدن سایهٔ خود را نداشت

در خم کوچه سایه را

گذاشت

و رفت!

=====

در عصر تو

قصه مرگ را می کشت،

در عصر من

مرگ قصه ها را کشت!

=====

دل بستن آموختم تو را

دل شکستن آموختی مرا

شاگرد خوب بودم و تو معترضی!

=====

عصری که خون

تنها گل سرخ روی زمین است

بلبل برای که بخواند؟

=====

وقتی که سرما

از حد گذشت

روبروی خیال تو نشستم!

=====

آغاز همیشه یکسان است

پایان معنا می کند

راه را

بیراه را

=====

جنگل را

برق نگاه **قناری** عاشق

آتش زد!

گناه به گردن صاعقه افتاد!

=====

رد پای زمان

بر پرده

بر دیوار

بر جای پای مانده ی من

روی سنگ فرش اتاق

از آن همه زندگی

فقط همین؟!

=====

در نقاشیت

کلمات می رقصند!

کلمات

همه تصویر است!

نگاهت

این هر دو!

شادی ام را می شکنی

که با تکه های آن چه بسازی؟

گیرم زخمی تازه

میان این همه زخم!

=====

چه رابطه ی مرموزی ست

میان

پیداترین زخم!

پنهان ترین راز!

=====

آب حوض خانه ی او

هر روز رنگ آسمان همان روز بود

روزهای ابری، خاکستری

روزهای آفتابی، آبی

ماهی ها اما

همیشه قرمز بودند

و آسمان من

همیشه آبی بود

=====

گفتی باد سایه ندارد

تمام زندگی ما

سایه ی بادست
و آنچه که با خود برد!

بعضی از پنجره ها
به باغ باز می شود
بعضی از پنجره ها

به دیوار

مرا به کدام پنجره می خوانی؟

=====

از یک گوشه ی اتاق

به گوشه ی دیگر سفر می کند

تمام فاصله اش تا من

همیشه همین قدر است

تنهایی.

=====

هدیه!

دلما!

روی بسته نوشتم

((شکستی)) ست.

=====

تکه های پرپر لبخندم را

از گوشه و کنار بر می دارم

کنار هم می گذارم

شکل چل تکه ای می شود که مادر

روزهای آشفتگی اش می بافت

نه!

دوباره لبخند نمی شود این تکه های پاره".

www.20.do.am